

تأملاتی در فلسفه علم ایران‌شناسی

منصور طرفداری^۱

چکیده

فلسفه علم به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در پی شکل‌گیری هر رشته علمی مطرح می‌شود و به موضوعات مهمی چون واکاوی ماهیت آن علم، روش‌های مناسب برای به وجود آوردن معرفتی قابل اعتماد و کارآمد، تمایزات شبه علم با معرفت علمی، نقد و بررسی کار دانشمندان آن رشته و چنین موضوعاتی می‌پردازد. به دنبال تأسیس ایران‌شناسی که با اهدافی مانند معرفی درست فرهنگ و تمدن ایران به جهان و ساماندهی مطالعات ایران‌شناسی صورت پذیرفت، این مهم درباره این رشته علمی نیز مطرح شد. بر این اساس، نوشتار حاضر می‌کوشد به کمک روش توصیفی-تحلیلی و با اتکاء به تجربیات عملی در این رشته و با استفاده از منابع و تحقیقات مرتبط با فلسفه علم و نیز مطالعات ایران‌شناسی به مسئله اصلی تحقیق، یعنی چیستی فلسفه علم ایران‌شناسی بپردازد. به این منظور، پس از تعاریف مربوط به فلسفه علم ایران‌شناسی، موضوعات مرتبط با آن نیز مطرح شده است. فلسفه علم ایران‌شناسی تأمل انتقادی در علم ایران‌شناسی را که فراورده ایران‌شناسان است، وجه همت خود می‌سازد. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که برای دستیابی به گفتمان و پژوهش مطابق با معیارهای فلسفه علم در ایران‌شناسی توجه به مباحثی چون علیت، عینیت و ذهنیت، و روش‌شناسی ضرورتی انکارناپذیر است.

واژه‌های کلیدی: ایران‌شناسی، فلسفه ایران‌شناسی، فلسفه علم ایران‌شناسی. *فلسفه*

رتال جامع علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۳۰

۱. دانشیار گروه ایران‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه میبد، میبد، ایران tarafdari@meybod.ac.ir

مقدمه

مدتی از تأسیس رشته ایران‌شناسی در مراکز مطالعاتی مثل بنیاد ایران‌شناسی و دانشگاه‌هایی چون دانشگاه میبد و نظایر آن می‌گذرد. تأسیس رشته دانشگاهی تنها یک گام اولیه است و مانایی و موفقیت آن رشته در گرو ضروریاتی مانند تعریف رشته، هدف و مبانی روش‌شناسی و کارکردهای آن است. از دیگر نکات بسیار مهم و کلیدی، تعریف فلسفه هر علم است و طرح فلسفه علم ایران‌شناسی سرآغاز تولد واقعی این دانش به حساب می‌آید. فلسفه علم ایران‌شناسی که باید به تمایز آن از فلسفه ایران‌شناسی توجه کرد، ما را در برابر مسائل مهمی در رشته ایران‌شناسی قرار می‌دهد: ازجمله اینکه افتراقات و اشتراکات دیدگاه‌ها و نظریات دانشگاهی و غیردانشگاهی چیست و برای دستیابی به ایران‌شناسی علمی، قابل اعتماد و فایده‌مند چه مسیری و چه نکاتی را باید مدنظر قرار داد؟

باتوجه به اینکه دانش ایران‌شناسی به‌عنوان رشته دانشگاهی سابقه اندکی دارد، در پیشینه پژوهشی آن تنها برخی زوایا و خصوصیات را می‌توان یافت که مورد توجه قرار گرفته است. زرشناس (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «تأملی در دانش ایران‌شناسی در ایران» به مطالعه ایران‌شناسی در داخل و خارج پرداخته است. در این پژوهش اصطلاح ایران‌شناسی و نیز نوع رابطه آن با خاورشناسی واکاوی شده است. همچنین، از دید این مقاله تشکیل رشته ایران‌شناسی در داخل فرصتی است که ایران به دور از اغراض مختلف شرق‌شناسی مطالعه شود. طرفداری (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «ایران‌شناسی، ضرورت و مبانی روش‌شناسی آن» ضمن تلاش برای تعریف ایران‌شناسی و ماهیت بین‌رشته‌ای آن، مبانی روش‌شناسی آن را نیز مطالعه کرده است. زرشناس (۱۳۹۱) در کتاب درآمدی بر ایران‌شناسی ضمن پرداختن به خاورشناسی و مراحل شکل‌گیری آن، موضوعاتی چون تعریف ایران‌شناسی، نقد تعاریف موجود پیرامون آن و پیشینه و سیر تحولات آن را در جهان مطالعه کرده است. ساجدی (۱۳۸۸) در اثر در مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی، تاریخچه مطالعات ایران‌شناسی و تعریف آن ذیل خاورشناسی و نیز معرفی ایران‌شناسان مطرح جهان را مدنظر قرار داده است. طرفداری (۱۳۹۵) نیز در کتاب روش تحقیق در ایران‌شناسی به مباحثی چون روش‌شناسی و جایگاه آن در ایران‌شناسی پرداخته است.

باتوجه به نوپا بودن ایران‌شناسی در قالب رشته دانشگاهی و اینکه به مباحثی چون فلسفه علم ایران‌شناسی پرداخته نشده است، پژوهش پیش‌رو می‌کوشد با طرح ابعادی از آن و طرح چارچوب‌های علمی رشته ایران‌شناسی تاحدی به تقویت ادبیات تحقیق کمک نماید.

فلسفه علم ایران‌شناسی

بی‌تردید تعریف دقیق فلسفه پیچیدگی‌ها و نگرش‌های متفاوتی را پیش روی ما خواهد گذاشت، اما از منظر کلی می‌توان آن را در دو مقوله مورد توجه قرار داد: یکی در مفهوم شناخت نظام‌مند و دیگری بررسی عقلی یا قراردادن پدیده‌ها در برابر عقل و عبور از ظواهر و رسیدن به فهم بطن وجوه پدیده‌هاست. فلسفه‌های مضاف که اساس بحث ما را تشکیل می‌دهند، به دو بخش علوم و امور تقسیم می‌شوند: فلسفه‌های مضاف معطوف به علوم پرسش‌های بیرونی مضاف‌الیه را پاسخ می‌دهند و وارد قلمرو درونی و موضوعی آن علوم نمی‌شوند، مثلاً در فیزیک به مباحثی چون رابطه فیزیک با علوم دیگر و نظایر آن می‌پردازند. فلسفه‌های مضاف مربوط به امور به پرسش‌های مرتبط با واقعیات درونی اعم از حقیقی و اعتباری و مجرد و مادی می‌پردازند (فتحی، ۱۳۹۷: ۲۱۲). برای مثال، فلسفه علم سیاست مضاف به علوم و از نوع معرفت درجه دو است، اما فلسفه سیاست، فلسفه مضاف به امور یعنی پدیده‌های سیاسی را بررسی می‌کند و نه علم سیاست را. در رشته تاریخ، فلسفه تاریخ که مربوط به پدیده‌ها و رویدادهای گذشته است، فلسفه مضاف به امور به حساب می‌آید، اما فلسفه علم تاریخ فلسفه مضاف به علوم است و علم تاریخ را که حاصل کار مورخان است، به چالش میکشد.

در تعریفی اولیه، ایران‌شناسی دانشی میان‌رشته‌ای است که با دو خصیصه کلان‌نگری و جامع‌نگری فرهنگ و تمدن ایران را مطالعه و بررسی می‌کند. مطابق توضیحاتی که پیرامون فلسفه‌های مضاف داده شد، نکته حائز اهمیت تمایز فلسفه ایران‌شناسی با فلسفه علم ایران‌شناسی است. فلسفه ایران‌شناسی به شناخت نظام‌مند و بررسی عقلانی مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن ایرانی و مواردی چون سیر تحول و تطور آن از گذشته تا حال می‌پردازد. اما فلسفه علم ایران‌شناسی نه مسائل ایران که بیشتر دانش ایران‌شناسی را زیر ذره بین نقد و بررسی قرار می‌دهد که محصول و فرآورده ایران‌شناس است و نقاط

قوت و ضعف آن و نیز بایسته‌های ایران‌شناسی علمی را مطالعه می‌کند. باتوجه به برخی دیدگاه‌ها، در فلسفه علم، مسائلی مانند تعریف معرفت به‌طور عام و تعریف علم و علوم به‌طور خاص، ابزارها و عیارهای شناخت و کشف حقیقت در علوم و نقد آنها، فایده‌مندی علم، هدف علم، تاریخ اندیشه‌ها یا مفاهیم علمی، پیامدهای اخلاقی و دینی علم، پیامدهای فلسفی یا مابعدالطبیعی علم ازجمله موضوعاتی است که مورد تأمل قرار می‌گیرد (ملایی توانی، ۱۳۸۸: ۱۴۹). در فلسفه علم ایران‌شناسی نیز مباحثی چون تعریف علم ایران‌شناسی و موضوع آن، مرزها و قلمرو ایران‌شناسی، روش‌شناسی، قانون و نظریه، رابطه ایران‌شناسی و سایر رشته‌ها، عینیت و ذهنیت، علیت در ایران‌شناسی، تبیین و انواع آن و نظایر آن مطرح می‌شود.

تعریف رشته ایران‌شناسی

واژه ایران در قالب اصطلاحاتی چون آریا، ایریا دینگهو^۱ و نظایر آن از قدمت زیادی برخوردار است. گذشته از اشاره به آن در آثار آشوری، قبیله‌ای از مادها خود را آری زنتو یا عشیره آریایی می‌نامیدند. مطابق با کتیبه‌ها، داریوش و خشایارشا، شاهان هخامنشی، به آریایی بودن خود افتخار میکردند. در این دوره‌ها، مغان از چنین واژه‌هایی که بار فرهنگی، قومی و سیاسی یافته بود، برای جداساختن زرتشتیان از غیرزرتشتیان نیز استفاده می‌کردند. در دوران امپراتوری ساسانی، واژه ایران به‌عنوان قلمرو سیاسی و فرهنگی شکلی آشکار و نهایی یافت (اشرف، ۱۳۹۵: ۴۸ و ۶۰).

واژه ایران‌شناسی که امروزه از آن به‌عنوان رشته دانشگاهی استفاده می‌شود، با مطالعات شرق‌شناسی پیوندی درهم‌تنیده دارد. باین‌حال گویا اصطلاح ایران‌ولوژی را نخستین بار هانری کربن استفاده کرد و معادل فارسی آن یعنی ایران‌شناسی توسط کسروی در مقدمه کتاب شهریاران گمنام و سپس توسط پورداد در کتاب دینشاه ایرانی تکرار شد (زرشناس، ۱۳۹۴: ۲۴). کسروی در کتاب مذکور که یک اثر تاریخی است، ضمن نقد رویکرد شرق‌شناسان به تاریخ، پرداختن به خاندان‌های شاهی را شاخه مهمی از فن ایران‌شناسی دانسته است (کسروی، ۱۳۸۵: ۱۵).

از ایران‌شناسی تعاریف مختلفی ارائه شده است، ازجمله واکاوی و پژوهش در همه جنبه‌های

فرهنگ و تمدن ایرانی و معرفی آن به ملل دیگر و تلاش برای حفظ جایگاه واقعی آن. مطابق با این تعریف، اگر مطالعه «شرح حال و آثار ایران‌شناسان در اعصار متفاوت نیز در آن منظور شود، بی‌گمان جامع‌تر خواهد بود» (ساجدی، ۱۳۸۸: ۴۳). از آنجایی که ایران‌شناسی یک دانش میان‌رشته‌ای است، ضروری می‌نماید که تعریفی از اصطلاح میان‌رشته‌ای ارائه شود. عبارت میان‌رشته‌ای عبارت است از حضور جمعی از متخصصان رشته‌های گوناگون مسلط به مفاهیم، روش‌ها، اطلاعات و اصطلاحات متفاوت که برای حل مسائل عام و چندوجهی با یکدیگر تعامل می‌کنند (علوی، ۱۳۸۷، الف: ۵۱۸).

براین اساس، میان‌رشته‌ای‌ها شامل مواردی چون تبادل ساده ایده‌ها تا همگرایی بین مفاهیم سازمان‌دهنده، روش‌شناسی، روش‌های اجرا، معرفت‌شناسی، اصطلاح‌شناسی، اطلاعات و سازمان تدریس و تحقیق در حوزه‌های کاملاً وسیع است. از خصوصیات مهم میان‌رشته‌ای‌ها این است که معایب تخصصی شدن علوم انسانی یعنی جزیره‌ای شدن علم را کاهش می‌دهند. همچنین با نزدیک کردن موضوع‌های مجزا و تفکیک‌شده، معرفت بشری را بهبود می‌بخشند و امکان چشم‌اندازهای کلان و قابل‌فهم‌تری را فراهم می‌آورند (علوی، ۱۳۷۸، ب: ۴۱۶).

ایران‌شناسی به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی، معرفتی میان‌رشته‌ای است که موضوع آن شناخت فرهنگ و تمدن ایران زمین است که با کلان‌نگری و جامع‌نگری از جزئی‌نگری رشته‌های تخصصی متمایز می‌شود. به عبارت دیگر، «تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی» تنها موضوع ایران‌شناسی نیست بلکه تخصص‌های مختلفی مثل تاریخ، ادبیات، مردم‌شناسی و نظایر آن از زاویه خاص خود به آن می‌پردازند. البته کسی که صاحب تخصص در تاریخ یا ادبیات یا باستان‌شناسی و نظایر آن باشد، در صورتی که به جزئی‌نگری رشته خود محصور شود و بینش و روش کل‌نگری و جامع‌نگری را نداشته باشد، لزوماً ایران‌شناس به حساب نمی‌آید، بلکه متخصص تاریخ ایران، ادبیات ایران، و یا باستان‌شناسی ایران شناخته می‌شود. درمقابل، ایران‌شناس هم لزوماً مورخ، ادیب یا باستان‌شناس نیست بلکه کسی است که قابلیت به‌کارگیری دیدگاه‌های تخصصی برای بررسی چندوجهی موضوعی خاص و پر کردن خلأهای احتمالی آن را داراست. بنابراین، دیدگاه‌های رشته‌های تخصصی صرفاً ابزارهای یک ایران‌شناس برای تحلیل و شناخت مسائل ایران هستند. از منظر میان‌رشته‌ای، ایران‌شناسی سعی می‌کند شیوه تحلیل و

زاویه دید هر یک از این علوم را یاد بگیرد و با تلفیق آنها به تصویری چندبعدی از موضوع مورد مطالعه خود دست یابد، تصویری که کمتر دچار تجزیه‌های سایر علوم شده باشد (طرفداری، ۱۳۹۹: ۶۶). در این راستا، می‌توان به دیدگاه‌های چندوجهی و کلان در سطوح مختلف و متفاوت چون استبداد شرقی و نظریه ایران جامعه کوتاه مدت (از کاتوزیان) یا مباحث مربوط به هویت ملی و نظایر آن اشاره کرد. برای مثال نظریه استبداد شرقی هم کلانگر است و هم برای تدوین آن از جغرافیا، ادبیات، جامعه‌شناسی و تاریخ بهره گرفته شده است. نگاه چندوجهی به موضوعات مختلف باعث شده است تا نتایج حاصل از مطالعات و تحقیقات ایران‌شناسی - به سان دیگر مطالعات بین‌رشته‌ای - جامعت‌ر و دقیق‌تر باشند (طرفداری، ۱۳۹۵: ۲۵).

ایران‌شناسی و مقوله علمیت

یکی از مباحث بنیادین فلسفه علم پرداختن به مقوله علم و مختصات آن است. بحث علمیت در دوران مدرن ریشه در جنبش گسترده اجتماعی، فرهنگی و فکری اواخر رنسانس دارد که رویکردهای سنتی به علم را دچار چالش گرداند. بارزترین دگردیسی از علم سنتی به علم مدرن توسط دکارت صورت گرفت که با توجه به قاعده شک و تردید، دستیابی به یقین در علم یا علم یقینی را مطرح ساخت. قاعده شک و تردید او با پرسش‌های بنیادینی چون چه چیزی حقیقت است و چگونه می‌توان به یقین رسید، از جمله مواردی بود که مبانی معرفت‌شناسی عصر جدید به حساب آمد.

البته شک دکارت به مفهوم شک مطلق نبود بلکه وسیله‌ای برای حصول به یقین محسوب می‌شد و می‌خواست «از خاک سست و رمل‌رهای بی‌یافته و به زمین سخت پا بگذارد» (اسکروتن، ۱۳۸۲: ۵۷؛ دکارت، ۱۳۸۱: ۲۰۰). نکته مهم دیگر ظر دکارت رابطه انسان به عنوان فاعل شناسا با موضوع مورد شناسایی خود بود که دو مقوله‌ای متفاوت و متمایز به شمار می‌آمد. انسان از آن جهت که فکر می‌کند سوژه شناسنده است و سایر موجودات در حکم بازنمودها یا ابژه‌های این من متفکر به حساب می‌آیند (هارتناک، ۱۳۷۶: ۹). حاصل نگرش دکارت یکی این بود که یقین فقط با حواس و آزمون و تجربه به دست می‌آید و علوم‌ی که با این ابزارها نتوانند به یقین برسند، غیرعلمی محسوب می‌شوند. دیگر اینکه محقق برای دستیابی به علم محض نباید به عنوان فاعل شناسا قضاوت‌ها و پیش‌داوری‌های خود را وارد علم کند.

ایران‌شناسی دست‌کم هنگامی که به‌عنوان رشته دانشگاهی مطرح می‌شود، تافته جداافته نیست و مثل سایر علوم باید متکی به معیارهای علمی باشد. چنانکه در مباحث بعدی بدان خواهیم پرداخت، از یک‌سو باید متکی بر روش‌های علمی معتبر باشد و رابطه محقق با موضوع تحقیق هم لزوماً متکی به ذهنیت ایران‌شناس نیست و باید با شواهد و اسناد معتبر پشتیبانی شود. از نظر دانشگاهی منظور از آگاهی، مجموعه داده‌ها یا اطلاعات و دانسته‌هایی است که از راه آموزش و تحصیل به‌دست آمده باشد و با آگاهی ماورایی یا متافیزیکی مانند آگاهی اشراقی و شهودی یا اطلاعات ذهنی متفاوت است. به بیان دیگر، آگاهی محیط دانشگاهی با آگاهی اشراقیون و شهودیون و آگاهی‌ای که مبتنی بر ذهن‌گرایی شخص محقق باشد، تفاوت اساسی دارد (فرخزاد، ۱۳۸۴: ۵۱).

نکته دیگر آنکه علم سنتی عمدتاً به‌دنبال درک و دانستن موجودات و همراه و هماهنگ شدن با طبیعت بود، اما علم جدید تسلط بر طبیعت و توسعه فناوری را مورد توجه قرار داد. انسان مدرن به‌نحو بارزی به‌جای بخشی از طبیعت بودن، از آن جدا شد و در جایگاه سوژه یا فاعل شناسا، طبیعت را به‌عنوان موضوع قابل‌شناسایی یا شیء مورد واکاوی قرار داد. به‌دنبال تغییر نوع نگاه انسان مدرن به جهان، موجودات و طبیعت، علم جدید با سودای تسخیر و تصرف در طبیعت پنا گردید که اساس آن تغییر جهان و ماده بود (داوری، ۱۳۸۶: ۲۰۶). هرچند ایران‌شناسی چندان با این خصیصه علم همسویی ندارد، از آنجاکه بخش مهمی از فرهنگ و تمدن حاصل عملکرد و تعامل انسان با طبیعت است، ایران‌شناسی سهم ایران را در این تعامل واکاوی می‌کند. براین‌اساس، مباحثی مانند ورود ایران به روستانشینی، شهرنشینی، عصر مس و آهن، روند فناوری و نظایر آن و حتی نحوه برخورد انسان ایرانی امروز با طبیعت و اقلیم مورد توجه رشته ایران‌شناسی است.

از دیگر خصوصیت مهم علم، دقیق و قابل‌اعتماد بودن آن است که این نکته از مواردی است که کمک می‌کند ایران‌شناسی در قالب رشته علمی مطرح شود. به بیان دیگر، افراد زیادی دیدگاه‌های مختلفی درباره ایران ارائه می‌دهند، اما یک تحلیل یا نظر دانشگاهی باید گذشته از اتکاء به شواهد و اسناد متقن و تبعیت از روش‌های علمی، با نقدپذیری هم توأم باشد. فایده‌مندی و کاربردی بودن از دیگر ویژگی‌های علم است. برای مثال، اگر سؤال شود که ایران‌شناسی چه فایده‌ای دارد و چه مشکلی را حل می‌کند، بتوان پاسخی به آن داد. این پرسش همه‌جا بر سر راه ایران‌شناس قرار دارد.

اگر کتابی نوشته می‌شود و یا مقاله و نظریه‌ای ارائه می‌شود، باید دارای فایده‌مندی باشد. این فایده‌مندی می‌تواند دربردارنده ابعاد معرفت‌شناسانه، حل مشکلات یا کمک به مسائل اقتصادی، شناخت و اصلاح فرهنگ و نظایر آن باشد. یکی دیگر از نکات مهم، رویکرد تخصصی به امور است که البته این مهم حاصل تحقیقی شدن علم است (اباذری، ۱۳۸۷: ۲۵۷). براین اساس باید با نگاه تخصصی به ایران‌شناسی نگریست. در زمینه نوع ارتباط با امور قدسی یا آنچه که اصطلاحاً ماوراءالطبیعه نامیده می‌شود، تأنجا که به ایران‌شناسی مربوط می‌شود، نباید رویکرد فقط جنبه قدسی و ماورایی باشد، بلکه نگاه طبیعی به مسائل هم باید جنبه محوری داشته باشد.

یکی دیگر از خصوصیات مهم علم تکرارپذیری آن است. تکرارپذیری یعنی هر دستاورد یا نظریه علمی اگر توسط دانشمندان دیگر هم انجام شود، دوباره تأیید و اثبات شود، درغیراین صورت اعتباری ندارد. به صورت کلی این مسئله پذیرفته شده است که تکرارپذیری بیشتر خاص علوم طبیعی است و بخش زیادی از مباحث ایران‌شناسی که مربوط به تمدن و فرهنگ است و جنبه کیفی دارد، با چنین رویکردی سازگاری ندارد. با این حال مسلماً بدین معنا نیست که ایران‌شناسی دچار نوعی هرج و مرج است. قاعده اصلی در ایران‌شناسی تأکید بر برون‌فهمی و فهم درونی هرمنوتیکی و تأویلی در مرحله گردآوری و دستیابی به فهم جمعی قواعد در مرحله داوری و ارزیابی است (نبوی، ۱۳۸۴: ۴۷).

ابطال‌پذیری نیز یکی از مواردی است که مقوله علم بودن یا نبودن با آن سنجیده می‌شود و مطابق با آن نظریه‌های علمی از لحاظ منطقی باید دو ویژگی داشته باشند: اولاً خودسازگار باشند و ثانیاً نقض‌پذیر باشند. براین اساس، نظریه‌ای جدید نقایص دیدگاه علمی قدیمی را مطرح و آن را رد، یا با توضیحاتی دقیق‌تر آن را کامل‌تر می‌کند. بدین ترتیب گذشته از نو شدن و تصحیح شدن نظریات، این خصلت تکاملی اسباب پیشرفت مداوم علم را فراهم می‌کند. درست است که ابطال‌پذیری در ایران‌شناسی در موارد زیادی با علوم طبیعی تفاوت دارد و نمی‌توان با آزمایش و تجربه حسی نظریات را نقد و ابطال کرد، اما ایران‌شناسی هم ابطال‌پذیری در مفهوم خاص خود را داراست. ابطال‌پذیری در ایران‌شناسی یعنی کسی دیدگاه خود را نهایی نپندارد و بپذیرد که محققان به کمک اسناد جدیدتر و روش‌های نوین دیدگاه‌های کامل‌تری ارائه می‌دهند. براین اساس، ابطال و تکامل نظریات از ارکان ایران‌شناسی به حساب می‌آید.

ذهنیت و عینیت در ایران‌شناسی

از دیگر مباحث مهم در علم، بحث عینیت و ذهنیت است. این دو مفهوم به‌ترتیب عبارت است از شواهد بیرونی، قابل‌مشاهده و حسی در مقابل واقعیت ذهنی و درونی یا ابژه و شیء مادی که در مقابل هرچیز مجرد یا غیرمادی و لمس‌نشده قرار می‌گیرد (آریان‌پور، ۱۳۸۵: ۷۷۴). در ذهن‌گرایی، مسائل و پدیده‌های مدنظر با رویکردی ذهنی مطالعه می‌شوند و از پیامدهای آن دخالت قضاوت‌های ارزشی پژوهشگر در امر تحقیق و نظریه‌پردازی است. از‌نظر ذهن‌گرایان پدیده‌ها و موضوعات اجتماعی را نمی‌توان تنها به‌صورت کمی و عینی مورد مطالعه قرار داد، بلکه توجه به ابعاد ذهنی آنها ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۸۵۸). عینیت‌گرایی به‌عنوان یک مفهوم نسبتاً نو پیدا در صدد ارائه یک بازنمایی عینی از جهان طبیعی و نیز حیات اجتماعی و انسانی است. مهم‌ترین تأکید عینیت‌گرایی این است که جهانی عینی و مستقل از ذهن، دانایی و خودآگاهی انسان وجود دارد که دارای قوانین خاص خودش است (ملایری، ۱۳۹۱: ۳۰۷). بر اساس آن محقق باید با تأکید بر عینیت از مداخله دادن قضاوت‌های ارزشی خود در تحقیق خودداری کند.

ارتباط بحث عینیت و ایران‌شناسی را می‌توان این‌گونه مطرح کرد که در مباحث تاریخی چون پدیده‌ها در گذشته رخ داده‌اند و عینیت در مفهوم علوم طبیعی برای آنها معنایی ندارد، یعنی نمی‌توان آن پدیده‌ها و رویدادها را مشاهده کرد، پس از روش‌های ذهنی یعنی عقلانی و استدلالی استفاده می‌شود، اما در مباحث اقلیمی و جغرافیایی ضرورت دارد واقعیت‌های عینی مطالعه شوند. در پاره‌ای مباحث، مثلاً تصوف، ضمن مطالعه اسناد و مدارک به شواهد عینی مثل خانقاه‌ها و ادوات مادی هم لازم است توجه شود که در این‌صورت روش مطالعه عینی-ذهنی می‌شود.

در ایران‌شناسی، مفهوم ذهنیت‌گرایی از دو زاویه قابل‌بحث است: نوعی ذهنیت‌گرایی ناشی از اظهارنظر افرادی است که تراوشات ذهنی خود را نوعی نظریات ایران‌شناسانه تلقی می‌کنند و مثلاً اگر بخواهند درباره فرهنگ باستان نظر بدهند، اظهارات آنها بدون مستندات است. نوع دیگر ذهنیت‌گرایی، بر ذهنی‌بودن و درونی‌بودن واقعیت تأکید دارد و در این نوع، ایران‌شناسی فرآورده ذهنی متکی به مطالعات و پژوهش‌های ایران‌شناسان به‌شمار می‌آید.

ذهن‌گرایی در شکل اول که به نسبی‌گرایی منجر می‌شود، براساس ایده‌های غیرعلمی و غیردانشگاهی است. اما درعوض تحلیل و تفسیرهای ایران‌شناسی که متکی بر منابع باشد، ارزش فراوانی دارد. باین‌حال عینیت‌گرایی آرمان هر علم است و ایران‌شناسی اگرچه با علوم طبیعی تفاوت دارد، در قالب ارائه سند و شواهد اعم از بناها، ابزارها و میراث ملموس باید تا حد امکان بر رابطه درهم‌تنیده میان ساختارهای عینی و پدیدارهای ذهنی تأکید ورزد.

مفاهیم واقعیت و حقیقت در ایران‌شناسی

یکی از اشکالاتی که همواره وجود دارد، نادیده انگاشتن تفاوت حقیقت و واقعیت است. حقیقت چیزی است که وجود آن الزامی، ابدی و تغییرناپذیر است، اما واقعیت می‌تواند وجود داشته باشد یا تغییر شکل و صورت بدهد یا اساساً وجود نداشته باشد. براین‌اساس همه پدیده‌های این جهان که با حواسمان قابل تشخیص است و همه مظاهر ساخته‌شده به دست بشر، واقعی به‌شمار می‌آید (سیاح‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۶۳).

در ایران‌شناسی بی‌توجهی به تفاوت مفاهیم واقعیت و حقیقت اسباب کج‌فهمی‌هایی را فراهم ساخته است. دیرزمانی است که امکان رسیدن به حقیقت در علم مورد تردید قرار گرفته و این موضوع سبب مجادلات بسیاری شده است. امروزه، دستیابی به حقیقت کامل ناممکن دانسته می‌شود، زیرا علم مبتنی بر تفسیر است و تفسیر نهایی هیچگاه به‌دست نمی‌آید، بلکه جریان علم و یافته‌های آن به‌صورت نامحدودی ادامه می‌یابد (نوالی، ۱۳۸۸: ۱۱۴). بنابراین، علم نمی‌تواند مدعی قطعیت شود. هر داده علمی موقتی است و در باطن خود به‌صورت نهفته حامل شکاکیت و عدم قطعیت نیز هست. علم چیزی نیست که برای همیشه به‌دست آمده باشد، حقیقت علمی دائماً ساخته می‌شود و چون عالم طبیعت و موجودات زنده مطابق نظریه‌ها و فرضیه‌های انسانی خود را به‌صورت‌های گوناگون متجلی می‌سازند. هیچ واقعه‌ای آخرین صورت پدیدارهای طبیعی و انسانی را نشان نمی‌دهد (همان: ۲۶).

براین‌اساس، حقیقت نهایی در کار نیست و هیچ محقق‌ی نمی‌تواند مدعی دست‌یافتن به چنین مرتبه‌ای از حقیقت شود. چه بسا که پدیده‌های زمانی حقیقت تلقی می‌شد، اما امروز چنین نیست. ابهام مصادیق حقیقت تا آنجاست که برخی دانشمندان از روی کنایه،

به فلاسفه پیشنهاد کرده‌اند تا تعبیر حقیقت را از دایرهٔ واژگان خود حذف کنند (التون، ۱۳۸۶: ۵۲). بنابراین، منظور از حقیقت علمی آن چیزی است که حاصل تطبیق شناخت با واقعیت باشد. واقعیت، عبارت است از ملاحظات و مشاهداتی که قابل ابطال باشد و علم یعنی دانستی‌های قابل ابطال که تا زمانی که ابطال نشده‌اند، حقیقی و واقعی محسوب می‌شوند.

تمرکز بر واقعیت و پرهیز از پیش‌داوری از مؤلفه‌های اصلی نظریه‌پردازی در ایران‌شناسی به‌شمار می‌آیند. پیش‌داوری یعنی پذیرفتن حکمی قبل از اقامهٔ دلیل و تأیید کامل. پیش‌داوری همچنین به این معنی است که پژوهنده وقایع را آنگونه ببیند و تفسیر کند که خود می‌خواهد. هرچند نمی‌توان گفت، پیش‌داوری‌ها و پیش‌فرض‌ها که تحت تأثیر شرایط اجتماع، عوامل روان‌شناختی، آموزشی و نظایر آن شکل می‌گیرد، همواره نادرست است و نیز به این نکته هم باید توجه کرد که پیش‌داوری گاه تأثیرات ناخودآگاه بر محقق دارد اما همواره باید کوشید تا حدامکان از پیش‌داوری پرهیز کرد و درستی و نادرستی هر مطلبی را با اقامهٔ دلیل و برهان توأم ساخت (طرفداری، ۱۳۹۵: ۱۰۷). برای مثال، در بحثی که یک سوی آن به ایران باستان و سوی دیگر به ایران اسلامی مرتبط باشد، سوگیری و پیش‌داوری محقق نسبت به هر سمت قضیه او را از شناخت واقعی دور می‌سازد. در نتیجه ایران‌شناس باید تلاش کند تا آنجا که ممکن است شناخت صحیحی از مؤلفه‌های اثرگذار بر طرز نگرشش پیدا کند و تا حد امکان تعصبات و پیش‌داوری‌های دینی، قومی و غیره خود را پشت در اتاق کار خود جای بگذارد.

با این‌همه، تردیدی نیست که برخی از تحقیقات ایران‌شناسی با اغراض و پیش‌داوری‌های سیاسی، قومی و دینی توأم هستند و این مسئله نیاز به چاره‌اندیشی دارد. در این راستا، برخی عواملی را که در کاهش پیش‌داوری و تعصب نقش دارند، می‌توان پیشنهاد داد:

مطالعهٔ کافی و آشنایی با دیدگاه‌های مختلف: انسانی که به لحاظ فکری، در انزوا قرار گیرد، به تدریج تفکرات و نگرش‌های خود را کامل و بی‌نقص می‌پندارد، اما وقتی با دیدگاه‌های مختلف، سر و کار داشته باشد، دائماً تفکرات خود را با نگرش‌های جدید مقایسه می‌کند و به کاستی‌ها و نقاط ضعف احتمالی خود پی می‌برد.

عقل و خردورزی: آشنایی با مؤلفه‌های مختلف عقل، از جمله «عقل خود بنیاد» و «عقلانیت انتقادی» نیز اهمیت فراوانی دارد. عقل خودبنیاد باعث می‌شود که انسان در

مسیر شناخت، منفعلانه عمل نکند که هر دیدگاهی بر او تحمیل شود، بلکه فعالانه و از طریق مطالعه و تحقیق، در مسیر شناخت گام بردارد و با نگرش انتقادی دیدگاه‌های مختلف را مورد نقد قرار دهد و پس از حصول اطمینان از صحت و سقم هر یک، آنها را بپذیرد.

فرایند اجتماعی شدن جبر اجتماعی: همه ما بی‌آنکه خود نقشی داشته باشیم، از زمان کودکی، نگرش‌ها، آداب و رسوم، مذهب و سایر مؤلفه‌ها را از خانواده و اجتماع خود می‌گیریم که برای اجتماعی شدن ضروری است، اما بعد از رسیدن به بلوغ و کسب تخصص لازم است چیزهایی را که اجتماع به ما داده مورد نقد قرار دهیم تا از سنت‌ها و رسوم نادرست احتمالی و نیز از تنگ‌نظری و تعصب، رهایی یابیم (همان: ۱۰۸).

جایگاه و اهمیت علت در ایران‌شناسی

زمانی بشر نسبت به غالب پدیده‌ها با رویکردی جادویی و متافیزیکی می‌نگریست مثلاً رعدوبرق را ناشی از خشم خدایان می‌دانست و علت درست این پدیده را کمتر مورد توجه قرار می‌داد. امروزه اصل علت یکی از ارکان اساسی علم است که اگر از آن چشم‌پوشی کنیم، علم تا حدودی معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد. این اصل عبارت است از قضیه‌ای که دلالت بر نیازمندی معلول به علت دارد. مطالعه رابطه علی و معلولی جهت مشخص شدن پیوند بین رویدادها یا پدیده‌ها ضرورتی انکارناپذیر است.

از مبانی قاعده علت آن است که بین علت و معلول پیوستگی وجود دارد، همیشه کنار هم دیده می‌شوند و از لحاظ فضایی و زمانی هم در کنارهم قرار دارند. علت و معلول‌های دور از هم نیز در حقیقت با زنجیری از علت و معلول پیایی و پیوسته باهم ارتباط دارند. نکته دیگر پیشینگی زمانی علت نسبت به معلول است. در ایران‌شناسی پدیده‌ها و رخدادها تصادفی نیستند و غالب استدلال‌ها در رابطه با امور باید بر قاعده علت و معلول استوار گردد. علت در ایران‌شناسی به معنای فهم علل وقایع و رویدادهاست که بر پایه مناسبات علی و معلولی استوار است و پدیده‌ها باید به گونه‌ای نظام‌مند و در ارتباط منطقی با یکدیگر مورد توجه قرارگیرند. به لحاظ کارکردی به علت از چند زاویه توجه شده است: یکی به عنوان شرط لازم برای رخداد یک رویداد مشخص یا پیش‌آیندی که در غیبت آن اتفاق مدنظر ما رخ نمی‌دهد؛ مثلاً بدون اکسیژن احتراق انجام نمی‌شود. به بیانی ساده‌تر شرط لازم جایگزینی ندارد و وجود آن برای تحقق معلول لازم است. در شرط

کافی، معلول و یا رویداد باید رخ دهد. به بیانی دیگر، شرط کافی جزو علت تامه تحقق معلول است و با آن معلول محقق می‌شود (چالشتی، ۱۳۷۹: ۲۲۸)

در شناخت علی و واقعیت‌های ایران‌شناسی توجه به نکاتی ضروری است: پدیده‌های انسانی تک‌علتی نیستند بلکه عوامل مختلفی دارند (مصباح، ۱۴۰۰: ۶۹). بنابراین وقایع ایران‌شناسی هم معمولاً تحت تأثیر اسباب و شرایط متفاوتی حادث می‌شوند. از این‌روی ایران‌شناس باید با رویکردی عام و فراگیر با آنها برخورد کند و علل جزئی و کلی را در کنار هم ببیند. از دیگر اقدامات ایران‌شناس دسته‌بندی علت‌های پدیده و بیان جایگاه و اهمیت هریک از آنها است. مثلاً در بررسی علل گرایش ایرانیان به تشیع علت‌های مختلفی چون تضاد ایرانیان با امویان، تأثیرات اندیشه‌های باستانی، موقعیت جغرافیایی ایران و غیره مطرح است که باید این علل را به ترتیب اهمیت آنها دسته‌بندی کرد.

در سلسله علی- معلولی تشخیص دورترین و نزدیک‌ترین علت اهمیت زیادی دارد، مثلاً رسمی شدن تشیع در عصر صفوی در ایران عوامل دوری دارد که از دوره پیامبر آغاز می‌شود و عوامل نزدیک‌تر تحولات دوره مغول و ادغام تصوف و تشیع و در نهایت اقدام شاه اسماعیل صفوی نزدیک‌ترین علل هستند. پژوهشگر باید تصمیم بگیرد که تا چه حد بررسی علل دور ضروری هستند و مانع پرداختن دقیق‌تر به علل نزدیک اولویت‌دار نمی‌شوند.

تبیین، توصیف و تفسیر در ایران‌شناسی

تبیین یعنی آشکار کردن و قابل فهم ساختن موضوع و به قولی کشف باطن یا پدیدار ساختن صورتی که در زیر است (صالحی، ۱۳۸۰: ۵). همچنین، تبیین در پاسخ به چرایی یک پدیده به دست می‌آید و نیز به معنای بیان حقایق و کشف مجهولات است. دیگر آنکه، تبیین زمینه فاصله گرفتن مباحث علمی از رویکردهای عوامانه را تاحدی فراهم می‌سازد. همچنین، تبیین ارتباط اصولی با علت دارد و رکن هر تبیین ارائه سازوکار علی است. به بیانی دیگر، در تبیین ابتدا باید حادثه تعلیل شود، یعنی علت وقایع گفته شود و سپس ارتباط بین وقایع هم نشان داده شود (رفیع‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۳).

آیا ایران‌شناس صرفاً به دنبال توصیف است یا چپستی و چرایی پدیده‌ها را نیز بررسی

و تبیین می‌کند. برخلاف توصیف که به وصف پدیده‌ها می‌پردازد یا آنها را روایت می‌کند، تبیین چرایی و علت پدیده‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. برای مثال «شیشه شکست» یک گزاره توصیفی است ولی «چرا شکست» گزاره‌ای تبیینی است، چون چرایی و علت پدیده را نیز مطرح می‌کند. بررسی چگونگی و روند انقلاب اسلامی یک تجزیه و تحلیل توصیفی است، اما بررسی اینکه چرا این انقلاب رخ داد، تجزیه و تحلیل تبیینی است. رویکرد توصیفی مجموعه نشانه‌ها و گزاره‌هایی است که می‌کوشند از چستی یک چیزی خبر دهند. پژوهشگر آنچه را که می‌یابد ثبت، و آن را روایت می‌کند یا بخشی از پدیده و حادثه‌ای را توصیف می‌کند. شناخت به مثابه آینه‌ای است که شیء یا پدیده در آن منعکس می‌شود. برخی توصیف را ساده‌ترین مرحله شناخت می‌دانند و بر تبیین تأکید دارند. البته، گاه تبیین در مقابل توصیف قرار می‌گیرد و گاه برخی توصیفات، تبیین را نیز در خود دارند (مقتخری، ۱۳۸۹: ۲-۱۳).

در ایران شناسی غایت و هدف اساسی از تبیین، معقول و خردپذیر کردن چرایی حوادث و رویدادهاست و چند نکته حائز اهمیت است: یکی آنکه تبیین در دستیابی به نظریات و گفتمان علمی اهمیت دارد، پس از چرایی پدیده یا موضوع نباید غافل شد، دیگر آنکه توصیف خوب مقدمه یک تبیین عالی است، پس توصیف دقیق هم ضروری است، هرچند برخی موضوعات ایران‌شناسی ماهیتی کاملاً توصیفی دارند. تبیین، دارای انواع متنوعی است که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

تبیین قانون بنیاد: براساس این دیدگاه، تبیینی مورد پذیرش است که مبتنی بر قوانین علمی باشد و علوم انسانی از جمله ایران‌شناسی برای آنکه بتوانند واقعاً و اصالتاً علمی باشند، نیازمند آن هستند که قوانین عامی را کشف کنند و مطابق با آنها به پیش‌بینی‌هایی پیرامون رفتار بشری دست بزنند که از لحاظ تجربی قابل تأیید باشند. از دیدگاه نظریه قانون بنیاد دانش‌هایی چون ایران‌شناسی اگر قانون نداشته باشند، از جنبه توضیحی ناقص و از جنبه تجربی آزمون‌ناپذیر است. بنابراین اصلاً علم به حساب نمی‌آیند. (فی، ۱۳۸۳: ۲۷).

نگرش قانون بنیاد به سبب تفاوت قانون‌پذیری در علوم طبیعی با رفتار انسانی در پاره‌ای از موضوعات ایران‌شناسی پذیرفتنی نیست، اما با الگوگیری از آن می‌توان به قانونمندی مخصوص ایران‌شناسی کمک کرد. برای مثال، اقلیم ایران و پراکندگی جمعیت از عواملی بوده که امر فتح ایران را برای مهاجمان در ایران راحت کرده است

و این قانون همواره وجود داشته است و از آن در تبیین بحث حضور فاتحان خارجی در ایران می‌توان استفاده کرد.

از دیگر انواع تبیین تاریخ‌باوری و تکوینی است که می‌گوید برای فهم پدیده باید فرایند تکوین و تحول آنها را در متن تاریخ شناخت (فی، ۱۳۸۱: ۲۷۱). تبیین تکوینی باید مبتنی بر نقل وقایع در بستر زمینه باشد و پژوهشگر به‌منظور تبیین پدیده مورد نظر آن را در قالب یک فرایند تاریخی نگاه کند و ارتباط بین پدیده مورد نظرش را با وقایع دیگر مشخص نماید. به بیانی دیگر، تبیین تکوینی توسعه و تعقیب هم نامیده می‌شود که پژوهشگر جریان حادثه یا سیر تکامل پدیده‌های را موضوع بحث خود قرار می‌دهد.

در این تبیین ریشه‌یابی یک پدیده خاص با سایر پدیده‌ها و کشف ارتباط ذاتی و درونی بین آنها را در بستر زمینه و تاریخ مشخص می‌کند (نوذری، ۱۳۷۹: ۴۲-۳۹)، نظیر محقق‌ی که «آیین مزدکی» را در دوره ساسانی، از شکلگیری و اوج گرفتن تا افول آن را بررسی میکند. مثال دیگر آنکه اگر ایران‌شناس به دنبال فهم شرایط زنان ایرانی باشد، باید با مطالعه وضعیت و روند آنها در تاریخ به فهم شرایط آنها نائل آید. البته به دنبال به چالش کشیده شدن تاریخی‌گری توسط کسانی چون پوپر بسیاری از علوم معطوف به زمان حال شدند و از تاریخ فاصله گرفتند اما ایران‌شناسی با عنایت به ماهیتش به تاریخ وابسته است.

تبیین خلاف واقع به بررسی پدیده‌هایی می‌پردازد که به وقوع نپیوسته‌اند مثلاً ما جای فتح‌علیشاه بودیم و با امکانات و تفاوت‌های فناوری نظامی آن زمان با روس‌ها روبه‌رو می‌شدیم چه رخ می‌داد؟ یا اگر اعراب به ایران حمله نکرده بودند، اوضاع ایران چگونه بود؟ البته این نوع تبیین منتقدانی دارد که معتقدند اتفاقاتی که رخ نداده، قابلیت بررسی ندارند.

تبیین تطبیقی: تبیین علل روند و پیامدهای پدیده برای فهم مشابهت‌ها و تفاوت‌ها و فهم واقعیت‌های کلان است که یکی از تبیین‌های مهم در ایران‌شناسی محسوب می‌شود. در تبیین تطبیقی پژوهشگر دو یا چند پدیده را با هم مقایسه می‌کند، مثلاً مقایسه ساختار سیاسی ایران با یونان و روم در دوران باستان.

تبیین کارکردی: همان‌طور که از عنوانش پیداست، به بررسی مواردی چون جایگاه، اهمیت و سودمندی یک پدیده برای یک نظام کلان می‌پردازد. برای مثال، در بررسی

چرایی زیادی امامزاده‌ها در ایران جنبه‌های کارکردی مثل بست‌نشینی در هنگام خطر، بهانه‌ای برای سیاحت و سفر، آرامش روحی و... مدنظر قرار می‌گیرد.

تبیین ساختاری: این نوع تبیین به دنبال ارتباط خصوصیات بخش‌ها با کل است، البته ویژگی‌هایی که کل را تبیین کند (استنفورد، ۱۳۸۲: ۱۹۰). برای مثال، اگر ساخت استبدادی را در نظر بگیریم، ترس و چاپلوسی فرمانبران تاحدی متأثر از خصوصیات این ساختار است. از دیگر مؤلفه‌های ضروری ایران‌شناسی تفسیر مفاهیم و دیدگاه‌های ایران‌شناسانه است. درواقع تفسیر نوعی رویکرد و بیان واقعیات است که در پی دستیابی به نوعی معنا و مفهوم عقلانی موارد و پدیده‌های مورد بررسی است. همچنین ازجمله کارکردهای مهمش توضیح دادن مطالب برای قابل فهم شدن آنهاست. ایران‌شناسی بیشتر با دو مفهوم از تفسیر مواجه است: یکی تفسیر متن و دیگر تفسیر کنش‌های انسانی. در تفسیر متن با مجموعه‌ای از مفاهیم و داده‌هایی معنادار مواجهیم که می‌کوشیم با فهم عمیق متن روابط معنایی آنها را متوجه شویم. در تفسیر کنش‌های انسانی نیز تلاش می‌کنیم با مطالعه اعمال و رفتار به کشف نیات، معانی و قواعد حاکم بر کنش‌ها پردازیم و کنش‌های فردی یا اجتماعی را قابل فهم نماییم (لیتل، ۱۳۷۳: ۱۱۵-۱۱۶). آنچه مسلم است بدون تفسیر متن و آشنایی با روش‌های آن ازجمله تحلیل محتوا و نیز بدون فهم نظام باورها، ارزش‌ها و انگیزه‌های کنشگران نمی‌توان به شناختی دقیق در ایران‌شناسی رسید.

روش‌شناسی در ایران‌شناسی

روش‌شناسی ازجمله مسائل مطرح در فلسفه علم است و آنقدر اهمیت دارد که برخی بحث علم بودن یا نبودن را با روش‌شناسی و روش‌هایی که دانشمندان اتخاذ می‌کنند، مربوط می‌دانند (اکاشا، ۱۳۸۷: ۲). آشنایی با روش‌شناسی بنا به مواردی چون جایگاه آن در علمی شدن ایران‌شناسی و نیز بدان سبب که ایران‌شناسی توسط خارجی‌ها پایه‌ریزی شده است که متأثر از مکاتب روش‌شناسی مختلف بوده‌اند، ضرورتی انکارناپذیر است. مثلاً دانستن این نکته که رویکرد روش‌شناسانه ایران‌شناسی چپ چیست و چه تفاوتی با رویکرد ایران‌شناسی متأثر از بورژوازی غربی دارد، بسیار مهم است. اساساً آگاهی از اینکه رویکرد پوزیتیویستی به ایران‌شناسی با هرمنوتیکی چه تفاوتی دارد و پیامدهای این دو نگرش چیست، اهمیت زیادی دارد.

روش‌شناسی به بررسی موضوعاتی می‌پردازد که یک علم چگونه ما را به‌سوی معرفت رهنمون می‌سازد و ابزارها و شیوه‌هایی را برای رسیدن به حقیقت معرفی می‌کند. به تعبیری دیگر، می‌توان آن را علم کشف چگونگی بهره‌گیری از منابع برای رسیدن به غایات و اهداف در یک علم خاص دانست (برنجکار، ۱۳۹۱: ۳۷). همچنین، روش‌شناسی به ارزشیابی و تحلیل روش‌های پژوهش، اصول حاکم بر آن‌ها، ابزارهای این روش‌ها در سنجش حقانیت یا عدم‌حقانیت و حتی بررسی روش‌های آموزشی آن‌ها می‌پردازد.» (دادگر، ۱۳۹۳: ۱۲).

به‌طور کلی روش‌شناسی در علوم انسانی و البته ایران‌شناسی را در دو قالب کلی روش‌شناسی‌هایی که از علوم طبیعی وارد علوم انسانی شده‌اند و روش‌شناسی‌های خاص علوم انسانی می‌توان مورد بررسی قرار داد:

اثبات‌گرایی: معرفت علمی را معرفتی اثبات‌شده توسط یافته‌های تجربی و آزمایش میدانند و معتقد است علم بر حواس بنا شده است و تخیلات نظری در این معرفت عینی و قابل‌اعتماد جایی ندارد (چالمرز، ۱۳۸۲: ۱۳). تأنجا که به علوم انسانی بازمی‌گردد، اثبات‌گرایی انسان را بخشی از طبیعت می‌داند که باید مانند پدیده‌های طبیعی بررسی شود. ازجمله دعاوی اثبات‌گرایی مطالعه از بیرون و نه دلیل‌یابی و معناکاوی و فهم انگیزه‌های درونی است. تأکید بر حواس، تجربه و مشاهده، کنار نهادن روش‌های شهودی، انتزاعی، تخیل و واقعیت به نفع ثبت وقایع است. همچنین، گذشته از تأکید بر وحدت روش‌شناسی علوم انسانی و علوم طبیعی، معتقد است که علم باید تاحدامکان خالی از ارزش و پیش‌داوری باشد. ازجمله مکاتب مرتبط با اثبات‌گرایی می‌توان به رفتارگرایی اشاره کرد که ضمن تأکید بر وقایع عینی، درصدد شناخت پدیده‌های انسانی همانند پدیده‌های جهان طبیعت برآمدند. از نظر اینها مهم‌ترین روش شناخت انسان مشاهده و مطالعه رفتار و گفتار اوست و از نظر آنها گفتار آشکار و گفتار با خود یا اندیشه همانقدر عینی هستند که رفتاری نظیر بازی کردن بیسبال (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۲۸). مثلاً برای مطالعهٔ مذهب، می‌توان با مشاهدهٔ رفتار فرد، عبادت او در مسجد یا عبادتگاه و حرکات او مذهبی بودنش را تشخیص داد.

از دیگر نحله‌ها، طبیعت‌گرایی است که اینان ضمن آنکه اغلب ابعاد فرامادی حیات را نفی می‌کردند، پدیده‌های اجتماعی، دین، هنر، ادب و حتی انسان‌ها را همانند پدیده‌های طبیعی تحت قوانین حاکم بر طبیعت میدانستند که با همان شیوهٔ مطالعهٔ

علوم طبیعی، قابلیت مطالعه و کشف دارند. تجربه‌گرایی نیز معتقد بود تجربه سرچشمه اصلی و قابل اعتماد در کسب دانش است، می‌توان به آن اتکا کرد و به شیوه‌های فراتر از آن، یعنی آزمایش نیز پرداخت. از دیدگاه این روش، علوم انسانی - اجتماعی نیز باید همانند علوم تجربی عمل کند (همان: ۳۴ و ۲۹).

در زمینه جایگاه مکاتب اثبات‌گرایی در ایران‌شناسی باید گفت فارغ از ابعاد فنی، این نگرش به سبب ایجاد جسارت‌ورزی فکری و عواقبش چندان مورد پذیرش حکومت‌ها و نهادهای سنتی نیست، اما به‌هرحال در ایران‌شناسی کاربردهای مثبتی دارند چرا که پاره‌ای از موضوعات مورد مطالعه ایران‌شناس چون تاریخ، فرهنگ و تمدن به تعامل انسان با طبیعت برمی‌گردد. همچنین، رویکرد متافیزیکی و تفسیری صرف مانع از شناخت کامل در ایران‌شناسی می‌گردد. بنابراین، لازم است ایران‌شناس به مسائل، نگاه طبیعی و زمینی نیز داشته باشد تا بتواند به مسائل و مشکلات جامعه پاسخ‌های کاربردی و راهگشا بدهد. از دستاوردهای اثبات‌گرایی ارائه اسناد و شواهد و نیز ارجاع به آنها در تحقیق است که در رویکرد علمی و مستندسازی مطالعات ایران‌شناسی اهمیت زیادی دارد. هرچند مکاتب پوزیتیویستی در تعریف گستره خرافات رویکردی شدیداً افراطی دارند، در نقطه‌مقابل، خوشبین بودن و هر اباطیلی را واقعیت قلمداد کردن نیز مانع شناخت صحیح می‌شود (طرفداری، ۱۳۹۵: ۳۵).

تفاوت بنیادین «طبیعت» به‌عنوان موضوع علوم طبیعی با «انسان» به‌عنوان موضوع علوم انسانی از عوامل عمده‌ای بود که ناکارآمدی روش‌های طبیعی و تجربی را در شناخت علوم انسانی نشان داد. برای مثال، هنگامی که باران تند و ناگهانی بر زمین خشک می‌بارد، تحت شرایطی می‌شود پیش‌بینی کرد که سیل خواهد آمد، اما اگر انسانی عملی را انجام دهد، به‌سادگی قابل فهم نیست. برای مثال، در برابر این پرسش ساده که چرا شخصی می‌خندد، ده‌ها پاسخ محتمل در برابر انگیزه‌های او از این عمل وجود دارد. بنابراین، فهم عمل انسان و نیات او پیچیدگی‌ها و روش‌های خاص خود را می‌طلبید و زمینه پیدایش مکاتب دسته دوم را فراهم ساخت.

از جمله این دیدگاه‌ها تأویل‌گرایان و تفسیرگرایان بودند که اعتقاد داشتند موضوع علوم طبیعی به‌مثابه پدیدار و داده آشکار می‌شود و علوم روحی یا انسانی درونی هستند به مثابه واقعیت و رابطه پویا و زنده ظهور می‌کنند، در نتیجه باید با تأویل و تفسیر فهم

شوند (میرزایی، ۱۳۹۲: ۶۳). مفهوم فهم تفسیری یا درون‌فهمی را برای اولین ديلتای مطرح کرد که معتقد بود برای فهم معنای کنش انسانی لازم است نیت و ذهنیات او را شناخت. براین اساس، علوم انسانی را باید از طریق آنچه که تخیل بازسازانه یا بصیرت همدلانه نامیده می‌شد، فهمید (استنفورد، ۱۳۸۲: ۲۵۷). برای مثال برای شناخت آقامحمدخان قاجار باید به شکلی عمیق منابع را مطالعه کنیم و در تاریخ فرو برویم تا به شخصیت و کنش‌های او پی ببریم. نمونه دیگر محققى است که برای بررسی نوع برخورد جامعه با سیاه‌پوستان، ظاهرش را سیاه می‌کند و با همین وضعیت با افراد جامعه تعامل می‌نماید و به فهم شرایط آنها نائل می‌آید.

در علوم انسانی و بخشی از تحقیقات ایران‌شناسی ما با کنش انسانی روبه‌رو هستیم که معنادار است، انگیزه‌ها و نیت متفاوتی در پشت آنها وجود داد که باید فهمیده شوند. برای مثال، رفتارگرایی معتقد بود با مطالعه رفتار و گفتار انسان‌ها می‌توان به شناخت آنها نائل آمد مثلاً فردی که به مسجد می‌رود و تسبیح به‌دست دارد، فرد معتقدی است. درست است که رفتارگرایی در ایران‌شناسی اهمیت دارد، اما اگر در حد ظاهر و بیرون فرد متوقف شود و به فهم نیت و انگیزه‌های او توجه نکند، به شناخت ناقصی دست می‌یابد چرا که مسجد رفتن فرد ممکن است با انگیزه‌هایی چون کسب امتیاز یا حتی برداشتن کفش‌های مسجد باشد. بنابراین برای فهم کنش‌های انسانی لازم است اعمال کنشگران تفسیر شود.

در این میان، برخی کوشیدند که با ترکیب مکاتب دیدگاه جدیدی ایجاد کنند، ازجمله وبر مفهوم تفهم را از ديلتای گرفت، اما برخلاف ديلتای «تفهم» و «تبیین» را نه دو روش مستقل بلکه مکمل یکدیگر می‌دانست. به عبارت دیگر، از نظر وی شناخت ما تازمانی که به تبیین علی و به فهم معنای ذهنی یک کنش توفیق نیافته باشد، همچنان ناقص است. همچنین، از دیدگاه وبر، برای شناخت پدیده‌های انسانی ضمن بهره‌گیری از «تبیین بیرونی» و «تفسیر درونی» باید هم «علت‌کاوی» و هم «دلیل‌کاوی» کرد. تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم انسانی و علت‌گرایی و علت‌کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل‌گرایی و معناکاوی در علوم انسانی قرار می‌گیرد. برای مثال، توقف راننده پشت چراغ قرمز با عوامل بیرونی چون چراغ قرمز، پلیس و عوامل درونی که اراده و فکر راننده است، قابل بررسی است (طرفداری، ۱۳۹۹: ۷۶).

حاصل آنکه آشنایی با روش‌شناسی‌های مختلف در ایران‌شناسی بسی ضروری است. گاه باید درون‌فهمی و برون‌فهمی و گاهی هم ترکیب این دو را انجام داد. برای مثال اگر کتیبه بیستون را مطابق با نگرش اثبات‌گرایی و بیرون‌کاوی بررسی کنیم این نتیجه حاصل می‌شود که داریوش پادشاهی اهورامزداپرست و دیندار بوده است اما با درون‌کاوی متوجه می‌شویم با طرح خود به‌عنوان تنها نماینده اهورامزدا فقط حاکمیت خود را مشروع دانسته است. مثلاً شاه عباس خود را کلب آستان امام رضا می‌داند و بارها پیاده به مشهد می‌رود، اگر بر مبنای اثبات‌گرایی به قضیه بنگریم یک کار خرافی است و اگر از زاویه درون‌فهمی و تفسیری به آن بنگریم، مواردی چون اعتقادات او، معطوف کردن مردم از زیارت اماکن مقدس عراق به مشهد، تقویت حاکمیت صفویان بر خراسان و غیره.... از نیات احتمالی او به حساب می‌آید.

نتیجه‌گیری

در تعریف فلسفه علم، فلسفه‌های مضاف در قالب دو دسته معطوف به علوم و معطوف به امور مطرح می‌شوند که اولی به پرسش‌های بیرونی مضاف‌الیه و دومی به پرسش‌های مرتبط با واقعیات درونی موضوعات علمی می‌پردازد. مثلاً موضوعی به‌نام فرهنگ و تمدن ایران از یک‌سو توسط فلسفه ایران‌شناسی به‌عنوان فلسفه معطوف به امور و با رویکرد فلسفی مورد تأمل قرار می‌گیرد و از سوی دیگر توسط رشته‌ای به‌نام ایران‌شناسی بررسی می‌شود. سرانجام فلسفه علم ایران‌شناسی تأمل انتقادی در علم ایران‌شناسی را که فراورده ایران‌شناسان است، وجه همت خود می‌سازد.

در زمینه علمیت ایران‌شناسی به‌عنوان موضوع اساسی فلسفه علم بحث چگونگی رسیدن به یقین و اطمینان و نیز بحث مهم رابطه ایران‌شناس و نگرش‌ها و اعتقاداتش به‌عنوان فاعل شناسا با موضوع مورد بررسی‌اش پراهمیت می‌نماید. در ارتباط با این بحث، مسئله عینیت و ذهنیت در ایران‌شناسی نیز از منظر فلسفه علم در چارچوب سطوحی چون عینی، استدلالی و ذهنی و تلفیقی از تحلیل‌ها و دیدگاه‌های عینی-ذهنی مطرح می‌شود. از دیگر نکات مهم آن است که پدیده‌های ایران‌شناسی تصادفی نیستند و مثل سایر علوم بر مبنای علیت قابل بحث‌اند. علیت در ایران‌شناسی که بر پایه مناسبات علی و معلولی استوار است، به معنای فهم علل وقایع و رویدادهاست. همچنین از منظر علیت، پدیده‌ها

باید گونه‌ای نظام‌مند و دارای ارتباط منطقی با یکدیگر مورد توجه قرار گیرند. از مسائل مهم فلسفه علم ایران‌شناسی مقولاتی چون توصیف و تبیین است. برخلاف توصیف که به وصف پدیده‌ها می‌پردازد یا آنها را روایت می‌کند، تبیین چرایی و علت پدیده‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. شایسته است ایران‌شناس توانایی آن را داشته باشد گاه از توصیف صرف عبور کند و به چرایی مسائل و تبیین آنها نیز بپردازد. سرانجام باید به روش‌شناسی اشاره کرد که از شروط اجتناب‌ناپذیر ایران‌شناسی علمی و دانشگاهی است. مکاتب روش‌شناسی متعددی وجود دارد از جمله اثبات‌گرایان که معرفت علمی را معرفتی اثبات‌شده و مبتنی بر یافته‌های تجربی و حاصل مشاهده و آزمایش می‌دانند. این مکاتب اگرچه به مواردی چون مستندسازی و کم‌رنگ شدن خرافات کمک زیادی می‌کنند، اما با توجه به ماهیت ایران‌شناسی نمی‌توانند پرتویی بر همه مسائل بیندازند. براین اساس مکاتبی که با تأویل و تفسیر، سعی در فهم انگیزه‌ها و معنای کنش انسان دارند نیز اهمیت خاصی دارند. در نهایت توجه به دیدگاه‌های روش‌شناسی تلفیقی علوم طبیعی و انسانی که می‌کوشند با علت‌کاوی و شناخت بیرونی یا دلیل‌کاوی و تفسیر درونی به شناخت نائل آیند، در رشته ایران‌شناسی ضرورتی انکارناپذیر است.

منابع

- آریان‌پور، عباس و آریان‌پور، منوچهر (۱۳۸۵). فرهنگ انگلیسی به فارسی. تهران: امیرکبیر.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۷). خرد جامعه‌شناسی. تهران: طرح نو.
- اشرف، احمد (۱۳۹۵). هویت ایرانی از دوران باستان تا پهلوی. ترجمه و تدوین حمید احمدی، تهران: نشر نی.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲). درآمدی بر فلسفه تاریخ. ترجمه احمد گلمحمدی، تهران: نشر نی.
- اسکروتن، راجر (۱۳۸۲). تاریخ مختصر فلسفه جدید. تهران: حکمت.
- اکاشا، سمیر (۱۳۸۷). فلسفه علم. ترجمه هومن پاینده، تهران: فرهنگ معاصر.
- برنجکار، رضا (۱۳۹۱). روش‌شناسی علم کلام. قم: دارالحديث.
- التون، ج. آر (۱۳۸۶). شیوه تاریخ‌نگاری. ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- چالمرز، آلن. اف (۱۳۸۳). چپستی علم. سعید زیباکلام، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی.

- دادگر، یدالله (۱۳۹۳). روش‌شناسی و فلسفه اقتصاد. تهران: نشر آماره.
- داوری، رضا (۱۳۸۶). درباره علم. ویراست دوم، تهران: نشر هرمس.
- دکارت (۱۳۸۱). گفتار در روش درست به کار بردن عقل. ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: زوار.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۰). کندوکاوها و پنداشته‌ها، مقدمه‌ای بر روش شناخت جامعه و تحقیقات اجتماعی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- زرشناس، زهره (۱۳۹۱). درآمدی بر ایران‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زرشناس، زهره (۱۳۹۴). تأملی در دانش ایران‌شناسی در ایران. مجله مطالعات ایران‌شناسی، ۱(۱)، ۲۳-۳۱.
- ساجدی، طهمورث (۱۳۸۸). مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی. تهران: امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰). درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی. تهران: کیهان.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۰). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی. ج ۱، تهران: انتشارات سمت.
- سیاح‌زاده، مهدی (۱۳۹۴). و چنین گفت مولوی. تهران: انتشارات مهراندیش.
- صالحی، نصرالله (۱۳۸۰). تبیین تاریخی چیست. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. ۴۸، ۱۷-۳.
- طرفداری، منصور (۱۳۹۹). رشته ایران‌شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی ایران‌شناسی. نشریه مطالعات ایران‌شناسی، پیاپی ۱۹، ۶۱-۸۰.
- طرفداری، منصور (۱۳۹۵). روش تحقیق در ایران‌شناسی. یزد: انتشارات اندیشمندان.
- عباسیان چالشری، محمدعلی (۱۳۷۹). رابطه علیت، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۶۸، ۲۱۹-۲۴۱.
- علوی‌پور، محسن و همکاران (۱۳۸۷، الف). مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای. مجموعه مقالات، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی واجتماعی.
- علوی‌پور، محسن و همکاران (۱۳۸۷، ب). چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای. مجموعه مقالات، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی واجتماعی.
- فتحی، علی (۱۳۹۷). فلسفه فلسفه است، نقب و نقدی برچیستی فلسفه‌های مضاف. پژوهش‌های فلسفی و کلامی، ۲۰ (۲)، ۲۰۹-۲۲۶.
- فرخزاد، پرویز (۱۳۸۴). کتاب راهنمای پژوهش تاریخی (کتابخانه‌ای). تهران: طهوری.
- فی، برایان و دیهیمی، خشایار (۱۳۸۱). فلسفه امروزی علوم اجتماعی. طرح نو: تهران.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵). شهریاران گمنام. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳). تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی به فلسفه علم/اجتماع. ترجمه عبدالکریم

- سروش، تهران: صراط.
- مصباح، علی (۱۴۰۰). اصل علیت و علوم انسانی. فصلنامه علمی - پژوهشی حکومت اسلامی، ۸ (۲)، ۷۳-۵۵.
- مفتخری، حسین (۱۳۸۹). توصیف، تبیین و تفسیر در تحقیقات تاریخی. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، پیاپی ۱۴۶، ۲-۱۳.
- ملایری، محمدحسین (۱۳۹۱). دقیقه‌ای در باب نسبی‌گرایی، مطلق‌گرایی و عینیت‌باوری. فصلنامه راهبرد، پیاپی ۶۴، ۳۲۳-۲۹۳.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۸). مطهری و مفاهیم تاریخی در فلسفه علم تاریخ. فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، پیاپی ۸۷، ۱۴۵-۱۷۰.
- میرزایی، حسین (۱۳۹۳). درآمدی بر روش‌شناسی مطالعات فرهنگی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- نبوی، لطف‌الله (۱۳۸۴). مبانی منطق و روش‌شناسی. تهران: دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- نوالی، محمود (۱۳۸۸). فلسفه علم و متدولوژی، تبریز: دانشگاه تبریز.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹). فلسفه تاریخ روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری. تهران: طرح نو.
- هارتناک، یوستوس (۱۳۷۶). نظریه معرفت در فلسفه کانت. ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: فکر روز.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی